

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله سی و هفتم)

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین ، ۹ جون ۲۰۰۷

اندر باب انقلاب مخملین چکو سلوواکیا و دیگر انقلابات مخملین اروپای شرقی ، اتحاد مجدد آلمان و ...

مقاله جناب داکتر شیرزاد را زیر عنوان "انقلاب مخملین چکسلواکی" در پورتال "افغان جرمن آنلاین" خواندم و به یاد مقاله ای افتادم که سیزده سال پیش در شماره ۱۳۸ (مورخ ۱۲ دسمبر ۱۹۹۴) جریده "امید" نشر کرده بودم. مقاله معنون بود به «خروج "قشون سرخ" از آلمان – تحفه آسمانی؟». اینک همان مقاله را جنساً نقل کرده و از دید امروزی بر زوایای رویدادهای همان دور نظر می افکنم :

« امروز ۳۱ اگست ۱۹۹۴ آخرین عساکر روس (اتحاد شوروی سابق) طی مراسم خاصی خاک آلمان را ترک گفتند. آیا این واقعه بزرگ در تاریخ آلمان مانند اتحاد مجدد آن و فروغلتیدن دیوار برلین "تحفه آسمانی" بود، طوری که آلمانیهای "کوتهنظر" همیشه بر زبان می آرند ، یا اینکه دست دیگری در کار بوده؟ اگر "تحفه آسمانی" بوده، تحفه آور که بود؟ گریچف؟ جنگ سرد و فرآورده های آن؟ رونالد ریگن؟ یا مجاهدان جان به کف افغان که بزور سرنیزه بزرگترین نیروی قهار تاریخ را به زانو درآورده و مجبور به ترک افغانستانش نموده و زمینه را برای تحول بزرگ تاریخی آماده ساختند.

سیاستمداران اروپائی و خصوصاً آلمانی که مجذوب "اروپا محوری" بوده و نمیخواهند بپذیرند که کارهای بزرگ بدست ملت‌های "کوچک" غیر اروپائی هم صورت پذیر است، بالطبع جواب را در هر فقره و امری دیگر جست و جو میکنند و زهره (۱) آنرا ندارند که حقیقت و واقعیت را کما هو حق اظهار کنند. اما حقیقت این بار در نوک سنان غازیان و مجاهدان افغان نهفته است.

چرا اروپائیان حقایق و واقعیات را طور دیگر می بینند؛ حقایق و واقعیت های تاریخ معاصر و رویدادهای جهانی را که پیش نظر تمام جهانیان بوقوع پیوسته؟ مردم جهان و انانی که واقعیتها را به چشم سر و با جان و تن خود لمس کرده اند، طوری حکایت میکنند و آقایان و آقازادگان اروپائی و غربی طوری دیگر. بلی طوری که با چشمدید مردم جهان در مغایرت و تضاد است!

حقیقت اینست که نه فروغلتیدن دیوار برلین و اتحاد دوباره آلمان "تحفه آسمانی" بود، نه آزادی اروپای شرقی و شکست کمونیسم و نه تجزیه و فروپاشی اتحاد شوروی. اینها هیچ کدام "تحفه آسمانی" و کارهای بدون علت و "از

آسمان افتاده" نبودند. این کارهای بزرگ و رویدادهای خطیر عصر حاضر که اثراتش بمراتب وسیعتر و گسترده تر از پیامدهای دو جنگ جهانی و هر پدیده دیگر قرن است، بدون علت و بخودی خود به وقوع نرسیده. هر پدیده و هر واقعه خواه خرد و یا بزرگ، معلول علتی و یا عللی است. این قانون طبیعی و برنامه نظم و تکوین جهان است. بلی برنامه نظم و تکوین و نظام عالم طوری ریخته شده که هیچ کاری بدون علت پدید نیاید و هیچ پدیده ای بدون گذشتن از کانال و مجرای علت و علل بروز نکند. این قانون تخطی نپذیر جهان آفرینش است.

با دید عینی و علمی باید افسانه های "هدیه های آسمانی" را فراموش کرد و رویدادها و پدیده ها را زاده علل و عوامل دانست. اتحاد مجدد آلمان نیز از این قاعده فراگیر خارج بوده نمیتواند و نمیتوان آن را با تصورات واهی و خیالی تجزیه و تحلیل کرد. باید دید که علت اصلی و یا علل متعدد فراهم شدن زمینه برای اتحاد دو آلمان در کجا نهفته است. با برشمردن علل و فکتورهای مختلف که پدید آورنده همین معلولها و همین امور خطیر و تحولات بزرگ جهانی است، برمی خوریم به رول جهاد مقدس مردم سربکف و آزادی دوست افغانستان که با زور بازو و سرپیچ خود بزرگترین قوه شیطانی عصر را راندند و آنطور مات و بیچاره اش کردند، که دیگر قدرت مداخله در امور داخلی ملل بیگانه از وی سلب گردید. زمامداران آن وقت شوروی بارها بدین حقیقت و واقعیت اذعان کردند. هم گربچف و هم شوارندازه (رهبر و وزیر خارجه شوروی سابق) بارها و به تکرار در برابر جهان و جهانیان اقرار کردند و "تعهد دادند" که بعد از فاجعه افغانستان، دیگر در امور داخلی ممالک دست نیاندازند و در برابر جریانانت سیاسی و اجتماعی ممالک، و از جمله ممالک اقمار شوروی، بیطرفی اختیار کنند. همین و فقط همین اظهارات و تعهدات زمامداران شوروی باعث گردید که جنبشها در ممالک زیر سلطه و مقهور شوروی، نصیح گیرند و در نهایت باعث برهم زدن سیستم های اروپای شرقی گردند.

اینکه مردم اروپای شرقی تحت ظلم و ستم رژیمهای نوکر شوروی قرار داشتند، حقیقتی است انکار ناپذیر، که این خود علت اصلی جنبشها بوده است. روی همین اصل بود که در ممالک مختلفه اروپای شرقی طغیانها و قیامها بوقوع رسیده بود. در سال ۱۹۵۳ در آلمان شرقی، در سال ۱۹۵۶ در مجارستان و بعد پولند و بالاخره در آگست سال ۱۹۶۸ در چکو سلوواکیا، که در هر مرتبه با مداخله نظامی اتحاد شوروی بیرحمانه سرکوب شدند. بعد ازین تجارب خونین، مردم بجان رسیده و ستم کشیده اروپای شرقی بدین نتیجه رسیدند، که تا سرکوبگر اصلی یعنی اتحادشوروی از خر جهل خود پائین نیاید و از سیاست سرکوبگری عدول نکند، دیگر روزنه امید برای بهبودی ایشان موجود نیست.

مداخله نظامی شوروی در افغانستان و شکست فاحش در آنجا و عقب نشینی ذلتبار و خجالت آورش ازین مملکت، سیاست شوروی را دگرگون ساخت و زعمای آن کشور را بر آن داشت تا در شیوه دولرداری و سیاست جهانی خود تجدید نظر کنند و خصوصاً "خط بینی" بکشند که دیگر در امور داخلی ممالک مداخله نکنند. همین تعهد اتحاد شوروی و همین تحول در سیاست آن، بارقه امیدی بود برای ممالک اقمار که "آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت" و "آن قدح بشکست و آن ساقی نماند".

همین تضمین و اطمینان مردم برین حقیقت، زخمهای قدیمی را باز کرد و مردم را زمینه داد، که جداً بخود آیند. با همین اطمینان از عقب، جنبشها در اروپای شرقی اوج گرفت بسر رسید و رژیم های پوشالی کمونیستی را از سر راه خود بروفت. تجاوزگر همیشگی از دور تماشاگر صحنه باقی ماند و مانند "مارگزیده ای که از ریسمان دراز بترسد" دیگر جرأت مداخله را در خود ندید. جنبشها به طغیان عمومی بدل گردیدند و سیستم ها را برهم زدند.

دل جمعی مردم اروپای شرقی از عقب یعنی از "عدم مداخله شوروی" که از برکت شمشیر افغانها به یادگار مانده بود، باعث شد که در ظرف کمتر از شش ماه تمام اقمار اروپای شرقی آزاد شوند.

آیا بدون درس تاریخی افغانستان به روسها و بدون شکست روس در افغانستان، این همه کارهای سترگ امکان پذیر میبود؟ بدون شک جواب منفی است، چنانکه در چندین قیام اروپای شرقی قبل از "ماجرای افغانستان" شاهد آن بودیم.» (۲)

در "دفتر خاطرات ایران" تحت عنوان "شش سال جهاد و یک عمر شکست" چنین نوشتیم :

« ... حدیث آن وطندار زمینگیر در حقیقت در شأن تمام ملت افغانستان صادق افتیده، که با جهاد بی مانند خود بهائی سخت سنگین میپردازد و سالهای سال را در سیاهروزی و خانه خرابی میگذراند. خدایا !

مگر سزای نیکی بدیست؟ مگر جهاد مقدسی که عالمی را به مراد رساند، در زادگاهش تباهی آفرین باشد؟ اگر این جهاد بی مثال ملت افغان نمیبود، آیا تکانی عظیم به تاریخ داده میشد؟ امپراتوری اهریمنی شوروی از هم میپاشید و اروپای شرقی و آسیای میانه و ممالک نوآزاد به استقلال میرسیدند و دیوار برلین فرومیغلطید و آلمان دوتا باز یکی میگشت و چه و چه و چه میشد؟ به یقین که نمیشد، و اگر میشد در همان برهه زمان نمیشد و معلوم نبود که مردمان حسرتزده اروپا و آسیا چندین دهسال دگر چشم براه می ماندند، تا ناجیی بداد شان برسد. مگر مردم ما با این عمل قهرمانانه و تاریخ ساز خود، سزاوار پاداش دیگری نبودند؟ مگر شایسته نبود، که بانی و عامل این همه فوز و فلاح جهانی، خود هم از این خوان خود گسترده، لقمه ای بردارد؟ مگر "کلال باید همیشه در تیکر شکسته آب بخورد؟؟؟" هر آینه که جواب اینقدر اگر و مگر، منفی خواهد بود.

ملتی که با سر بکف نهادن خود، همسایگان را شاد و آزاد ساخت، نمی سزد که مورد توطئه و تاخت و تاز ایشان قرار گیرد. ملتی که جهان غرب و خصوصاً امریکا را از درد سر عظیم و کابوس گران رها نید، نباید با بی مهری و بی تفاوتی ایشان مقابل گردد، چه رسد به اینکه خود در زیر و زبر کردن این ملک و ملت سعادت بیار، دست بکار شوند. خدایا ؛ شکوه از که کنم؟؟؟؟» (۳)

در اروپا و جهان اینطور وانمود میگردد، که انقلابات ممالک اروپای شرقی که منجر به انهدام سیستم های مزدور شوروی و آزادی ایشان از قید اهریمن شیطانی سرخ گردید، "مخملین" و "ابریشمین" بوده. آیا واقعیت امرهم طوری بوده که ظاهر کار نشان میدهد؟ از نگاه ظاهر گویا توده های این ممالک برخاستند و نظام های حاکم را حتی بدون یک فیر و دَر تفنگ از سر راه خود برداشتند و نظام های جدید و طرح نو در انداختند. بلی؛ ظاهر امر و در نگاه اول و کاملاً قشری همینطور جلوه میکند. اما اگر به کنه مسأله دقت گردیده و قضایای پشت پرده شگافته شود، معلوم میگردد، که نی اینطور نبوده. این انقلابات "مخملین" نبوده و از روی "جویهای خون" گذشته، منتها در جای دیگر و خونهای دگر. در نقطه ای از جهان، دور از اروپا و امریکا و دور از تمدن فرنگی، در یک مملکت کوهسار مردمی برخاستند، جان های شیرین خود را فدا کردند، خونهای پاک و مبارک خویش را ریختانند، تا جهانی از ظلم و اَرهید و تحفه آسمانی "انقلابات مخملین" روی صحنه آمد. پس می بینیم که "انقلابات مخملین" در واقع "انقلابات خونین" بوده اند، اما صحنه های خون و آتش در جای دگر و بر مردمی دیگر تعمیل گردید. سرنوشت

اروپای شرقی و غلتیدن دیوار برلین و اتحاد مجدد آلمان و فروپاشیدن اتحاد شوروی و زاده شدن پانزده کشور مستقل از بطن این امپراتوری بی سر و پا و ... ، همه و همه در میدان های جنگ افغانستان مسجل گردید، خواه اروپائیان اقرار بکنند و یا نکنند. اما که جان فشاند و که به نعمت رسید؟؟؟؟؟ همان مثل معروف ما که گوید "جان کندن لغمانی و خوراک مغول" ، گویا درین عرصه کاملاً صادق افتاده.

جهان از برکت افغان ها به مراد رسید، و افغانان هنوز در چنگ جنگ گیر مانده اند و در بدبختی بسر می برند!!!!!!!

توضیحات :

۱ - "زهرة" کلمه زیبای عوام کابلی و در معنای "تلخه حیوان و انسان" و کنایتاً به معنای "جرات ، غیرت و دلیری" بکار رود. این کلمه زیبا در آثار قدمای پیشین ما هم به کثرت بکار رفته. ابوالفضل بیهقی در تاریخ مشهور خود - "تاریخ مسعودی" - آنرا بکرات بکار بسته.

۱- سرنوشت مقالاتم در جریده "امید" به چند گونه بوده.

- مقالاتی که اصلاً مجال نشر نیافتند و در نسیانکده آرشیف امید نگهداشته شده و یا که تسلیم زباله دانی گردیدند. تعداد این مقالات به بیشتر از سی میرسد.

- مقالاتی که با تأخیر بسیار و حتی با تأخیر یک سال نشر گردیدند. تعداد این مقالات نیز کم نبوده. مقاله بالا نیز از همین جمله است که با تأخیر حدوداً چهار ماه مجال نشر یافت و آن وقتی بود که موضوع کاملاً شبنمانده و باسی گردیده بود. قابل یادآوری میدانم، که تایپست "امید" بسا نکات این مقاله کوتاه - و از جمله تاریخها - را غلط تایپ کرده بود. البته غلط تایپ کردنها در "امید" حدیثی بود کهن و غمین.

- مقالاتی که خوش چانس بودند و بزودی زود حلیه طبع پوشیدند. تعداد این مقالات چندان زیاد نبود.

- مقالاتی که با صدها یادآوری و عذر و ننوات نویسنده نشر گردیدند و مقالات سلسله "از امید به امید" از همین کتگوری بودند. نشر این مقالات ضرب المثل مشهور کابلی را بیاد میدهد که "هم دختر بته و هم یک سناچ آرد".

۲ - این خاطره برگی از "دفتر خاطرات ایران" نویسنده است، که بتاريخ ۲۷ آگست ۱۹۹۵ در تهران نوشته شده و بعد در سایتهای مختلف انترنتی نشر گردید، از جمله در پورتال "افغان جرمن آنالین" ، که بردوام در آرشیف بنده در صفحه "هنر و ادب" آن پورتال قابل دریافت است؛ مانند همه مقالات و نوشته های بی شمار دیگرم. نشر

یادداشتهای این دفتر هنوز دوام دارد و عن قریب خاطرات بسیار دیگر نیز تقدیم خواهد گردید. خواننده عزیز را به مطالعه این دفتر خاطرات در صفحه "ادب و هنر" پورتال دعوت میکنم.